



پیغام عشق

قسمت دویست و چهل و نهم





آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۵۸، غزل ۲۰۸۹ دیوان شمس مولانا

تَنْتَ زین جهان است و دل زان جهان
هوا یارِ این و خدا یارِ آن

تنِ ما یعنی فُرمِ ما که گذراست از آنِ این جهان است و موردِ سوء استفاده من ذهنی قرار گرفته است که می‌خواهد خدائیتِ ما را کاهش دهد و در همین محدودیتِ فُرمِ نگه دارد، اما دلِ ما که بی‌نهایت است اهلِ فضای یکتایی ست و زندگی هر لحظه می‌کوشد تا دوباره او را به جایگاهِ اصلیِ خود برگرداند.

دل تو غریب و غمِ او غریب
نیند از زمین و نه از آسمان

ما در این جهان فُرمِ غریب هستیم؛ جایگاه اصلی ما بر فراز آسمان یکتایی و عمق بی‌نهایت فضا دار است. غم‌های این جهان هم برای ما غریب هستند و از جنسِ ما نیستند؛ دو اصلِ متضادند، یکی حقیقتی عیان و جاودان، و دیگری توهمی گذرا.

دل سرنوشتی آسمانی دارد و مبارک، و من ذهنی با همانیدگی‌هایش در غم و نومیدی زمینگیر شده است و راهی به آسمان ندارد. اما امتداد خدا که مولانا آن را به باز شاهی تشبیه کرده است به اقتضای تکامل و تبدیل باید زندگی زمینی را تجربه کند، اما شرط پرواز دوباره به آسمان عدم، باز کردن کُنده‌های سنگینِ اَفلین از پا و تقویتِ پر و بالِ حضور به صبر و پرهیز و شکرگزاری‌ست.

غزل ۲۸۴۰ دیوان شمس مولانا

تو چو باز پای بسته، تن تو چو کُنده بر پا
تو به چنگِ خویش باید که گِره ز پا گشایی

چه خوش است زَر خالص چو به آتش اندر آید
چو کند درونِ آتش هنر و گهرنمایی

مَگریز ای برادر تو ز شعله‌های آذر
ز برای امتحان را چه شود اگر درآیی

به خدا تو را نسوزد، رُخ تو چو زر فروزد
که خلیل زاده‌ای تو، ز قدیم آشنایی

پس همانیدگی‌ها مانند جسم ما، باورهای ما، اعضای خانواده و پول ما کُنده‌های سنگینی ست که ما را به سمت جهان مادی می‌کشند. به سوی خواستن‌های بی ضرورت و نیاز. اما ما زر خالص خداوند و انرژی بالقوه خداوند هستیم و هنر ما در این جهان بیرون کشیدن این انرژی خدایی از دل همانیدگی‌ها و خالص کردن آن در آتش صبر و پرهیز است. این کار همان واهمانش است که می‌توانیم با پذیرش اتفاقات برگردیم به این لحظه و ناظر واکنش‌های من ذهنی باشیم؛ من ذهنی می‌خواهد ما بر اساس سود و زیان همانیدگی‌ها فکر و عمل کنیم، ما باید هوشیارانه از این کار پرهیز کنیم. من ذهنی صبر، شکر و پرهیز را آتش نشان می‌دهد اما ما خلیل زاده‌ایم. ما از اول از جنس عدم و دارای ثبات و سکون بوده‌ایم و در نهایت هم عدم خواهیم بود. این آتش را زندگی برای سوزاندن من ذهنی محیا کرده است و برای ابراهیم از گلستان لطیف‌تر و از آب گواراتر است.

غزل ۲۰۸۹ دیوان شمس مولانا

ز خورشید یک جو چو ظاهر شود
بروبد ز گردون ره کهکشان

یک دم خداوند می‌تواند ما را از افسانه من ذهنی نجات دهد؛ معجزه‌ای که برای هر کدام از ما رخ داده است و ما را پای گنج حضور نشانده است همان مشکات خداست که به واسطه اتفاقی، دردی و یا ابتلائی تابیدن گرفته است. اما این نور همیشه به واسطه درد پدید نمی‌آید؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است، نوری ست بر فراز نوری که با تابیدن در خانه‌های تک‌تک ما، فرزندان ما را بیدار خواهد کرد و جهان را روشن و تابان خواهد ساخت. قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۶.. آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند.

هر کجا تابم ز مشکات دمی
حل شد آنجا مشکلاتِ عالمی

-دفتر اول مثنوی مولانا، بیت ۱۹۴۱

-ارادتمند شما، حسام مازندران



خانم پروین از استان مرکزی



با عرض سلام خدمت استاد شهبازی عزیزم و همه دوستان گنج حضور. برداشتی از قصه منافقان و مسجد
ضرار ساختن ایشان

خلاصه داستان: منافقان در رقابت با مسجد قُبا، مسجد ضرار را می‌سازند و از پیامبر درخواست می‌کنند که در
آن مسجد نماز گزارد و ادعا می‌کنند که بنای این مسجد جهت اطعام مساکین و پناه دادن به بی پناهان است،
اما در واقع آنها نیت پلیدی داشتند و قصدشان ایجاد تفرقه بین مسلمانان بود، و زمانیکه پیامبر از نیت پلیدی آنها
آگاه می‌شود، دستور می‌دهد آن مسجد را ویران کنند و آن جا را زباله دانی سازند. مولانا در این حکایت، نفس
آدمی را به مسجد ضرار تشبیه می‌کند که کانون فتنه و نفاق است. آدمی به سبب خودبینی، از این کانون پر خطر
غافل است و به جای یافتن معایب و اصلاح خود به طعن و استهزای دیگران می‌پردازد. نکات برداشت شده از
این داستان.

نکته اول: هر انسان پس از آمدن به این جهان و هم هویت شدن با چیزهای آفل، در مرکزش مسجدی می‌سازد
به نام مسجد ضرار، که این مسجد محلی است برای ضرر رساندن به خودش و دیگران، چون بر اساس جدایی
و ستیزه با دیگران بنا شده است. در مقابل این مسجد، مسجد دیگری وجود دارد به نام فضای یکتایی، که
ساخته دست خداست و این مسجد معادل مسجد ساده پیامبر است که بر اساس وحدت و یکتایی و عشق بنا
شده است.

نکته دوم:

من ذهنی دایماً دعا و عبادت می کند و از خدا می خواهد که به او توجه کند و پایش را در مسجد او بگذارد. خداوند از ما می خواهد که این مسجد را ویران کنیم و به مسجد او که فضای یکتایی ست قدم بگذاریم. اما قصد و نیت من ذهنی ویران کردن این مسجد ضرر رسان و تفرقه انگیز نیست، بلکه عبادت‌های او هم برای گرفتن همانیدگی بیشتر و یا حفظ همانیدگی‌هاست. خداوند به مسجدی که ضرر رساننده است و بر پایه جدایی ساخته شده، قدم نمی‌گذارد، و تا زمانی که ما این مسجد را ویران نکنیم و پا در مسجد خداوند که همان فضای یکتایی ست قدم نگذاریم، نمی‌توانیم با خدا یکی شویم و جدایی ما ادامه دارد.

نکته سوم:

فرش و سقف و قُبَّه‌اش آراسته
لیک تفریق جماعت خواسته

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۹

مسجدی را که ما بر حسب همانیدگی‌ها ساخته‌ایم بسیار زیبا آراسته شده، ولی بر اساس تفرقه و جدایی ست و هیچ حس همدلی و وحدت با انسانهای دیگر نداریم.

همچو گور کافران، پیرون حُل
آندرون قهر خدا عز و جل

چون قُبور آن را مُجَصِّص کرده‌اند
پرده پندار پیش آورده‌اند

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷ و ۴۱۸
مسجد ما مثل گور کافران است که ظاهر بسیار مُجَلِّلی دارد، اما درون آن آکنده از قهر خداوند است. همه ما
ظاهری زیبا بر حسب همانیدگیها ساخته‌ایم و از خودمان تصویری عالی به مردم نمایش می‌دهیم، در حالیکه
درونمان پر از درد و سیاهی و آلودگیست.
نکته چهارم :

لطف کاید بی دل و جان در زبان
همچو سبزه تون بود ای دوستان
– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۰

لطف و رحمتی که از دل و جان و از صمیم قلب انسان نباشد، مانند سبزه‌ایست که بر روی کثافات روییده، که نه می‌توان خورد و نه بو کرد. حرفها و رفتارهای قشنگی که از روی نیات من ذهنی آدا می‌شود، اصیل نیست و مانند سبزه روی سرگین است و باید از آن دوری کرد.

بر زبان نام حق و در جان او
گندها از فکر بی ایمان او

ذکر با او همچو سبزه گلخن است
بر سر مبرز گل است و سوسن است

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹ و ۲۷۰

انسان منافق یعنی من ذهنی، نام خداوند را ظاهراً به زبان می‌آورد، ولی درونش بواسطه افکار بی ایمان او بوی گند می‌دهد، و ذکر خدا در دهان من ذهنی مانند سبزه‌ایست که در گلخن حمام روییده و یا گل سوسنی است که روی کثافات رشد کرده است.

نکته پنجم :

سوی لطف بی وفایان خود مرو
کان پل ویران بود، نیکو شنو

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۲

با انسانهای بی وفا و کسانیکه بر عهد و پیمانشان پایدار نیستند و تعهد محکمی ندارند، نباید همراه شد، مخصوصاً در کار معنوی و کار روی خود، چون تعهد سست آنها روی ما اثر می گذارد و ما را دلسرد می کند، و همراه شدن با این انسانهای سست عنصر، مثل قدم زدن روی پل ویران است که هر لحظه ممکن است فرو بریزد. هر جا که لشگری شکست می خورد، به خاطر چند انسان ترسو و سست عنصر است که سلاح به دست می گیرند ولی تا یک تیری به سمتشان پرتاب می شود، فرار می کنند. بعضی از من های ذهنی هم ادعا می کنند که می خواهند روی خودشان کار کنند و به خدا زنده شوند، و با ما همراه می شوند. ولی به محض اینکه تیری به سمت یکی از همانیدگیهایشان پرتاب می شود و موقع درد هوشیارانه است، جا می زنند و کار روی خود را متوقف می کنند، و اگر ما دل به همراهی آنها بسته باشیم، با رفتن آنها کمر ما می شکند و یا با شنیدن حرفهای دلسرد کننده آنها، عزم ما هم برای ادامه راه سست می شود.

رو بگرداند چو بیند زخم ها
رفتن او بشکند پشت تو را

–مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۶

نکته ششم :

همچو پروانه شما آن سو دوان
هر دو دست من شده پروانه ران

–مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۵۶

ما مانند پروانه هایی هستیم که هر لحظه ناآگاهانه می خواهیم خودمان را در آتش درد و هم هویت شدگی
بیندازیم. بسیاری از دعاهایی که می کنیم و درخواست هایی که از خداوند داریم، اگر مورد قبول حق قرار بگیرد
به ضرر ماست و خداوند در بسیاری از موارد دعای ما را بر آورده نمی کند و به این طریق از ما محافظت می کند.

بِسِ دَعَاها کَانَ زِیانست و هلاک
وز کَرَم می نَشَنود یزدانِ پاک

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰
دست خداوند همواره ما را از آتش می رهاند و ما دوباره به سوی آتش می رویم.
نکته هفتم:

مسجدی بر جسر دوزخ ساختند
با خدا نرد دغاها باختند

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۶۰
– جسر: پُل – نرد دغاها: به حيله و نیرنگ پرداختن
مسجدی که بر روی همانیدگی ها ساخته شده باشد مانند پُل است که بر روی دوزخ ساخته شده و هر آن
ممکن است ما به قعر دوزخ سقوط کنیم. عقل، قدرت، هدایت و حس امنیت که از همانیدگی ها گرفته شود،
همان پُل روی دوزخ است و با فرو ریزش هر کدام از این همانیدگی ها، ما به آتش درد فرو می رویم.

عیسی مسیح می‌فرماید: کسیکه سخنان مرا بشنود و عمل کند مانند مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد، چون باران بارید و سیل‌ها روان شد و باده‌ها وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد، زیرا بنیادش بر سنگ بود. اما کسیکه این سخنان را می‌شنود و عمل نمی‌کند، همچون مرد نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. چون باران بارید و سیل‌ها روان شد و بر آن خانه زور آورد، ویران شد و ویرانی‌اش عظیم بود. باران و سیل و طوفان همین اتفاقات زندگی هستند که اگر ما پایه‌های زندگیمان بر ستون همانیدگی‌ها ساخته شده باشد، فوراً در اثر سیل حوادث فرو می‌ریزد و اگر بر ستون عدم استوار باشد، هیچ باد و طوفانی نمی‌تواند خللی در ما ایجاد کند و حال ما به هیچ چیز بیرونی بستگی ندارد.

نکته هشتم:

وقتی یک استاد یا عارف بزرگی، حقیقتی را به ما می‌گوید که به مذاق من ذهنی ما خوش نمی‌آید، ما نباید اعتراض کنیم، بلکه باید بدانیم که ما من ذهنی داریم و باید خودمان را اصلاح کنیم.

چون گزیدی پیر، نازک دل مباش
سست و ریزیده چو آب و گل مباش

– مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۷۹

نکته نهم:

اگر ما یک لحظه مرکزمان را عدم کنیم و به صورت حضور ناظر به فکرها و نیات درونیمان نگاه کنیم، متوجه پُر سرگین بودن مسجدمان می‌شویم. درون ما آکنده از کثافات درد است. خشم، کینه، نفرت، حسادت، مقایسه، تکبر، آرزوی مرگ و نابودی دیگران، عدم موفقیت دیگران، خشنودی از شکست یا ناخوشبختی دیگران، انتقامجویی، نقشه کشیدن برای به دردسر انداختن و زمین زدن دیگران. ما حتی به عنوان عبادت و کار معنوی دعاهایی را می‌خوانیم که ساخته من ذهنیست و اگر به معانی آنها توجه کنیم، آرزوی مرگ و نفرین کردن به دیگران است و متوجه نیستیم با گفتن آن جملات، مرگ و نابودی را به سمت خودمان جذب می‌کنیم و به خودمان ضرر می‌رسانیم.

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان
زانکه بد مرگیست این خوابِ گران

—مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۹۶

نکته دهم :

مسجد ضرار ما می تواند یکی از باورهای هم هویت شده ما باشد که شکل مقدّس دارد و به این دلیل ما می ترسیم که آن را ویران کنیم و مورد ملامت و نکوهش دیگران قرار بگیریم، در حالیکه بیشتر این باورها بر مبنای جدایی و ستیزه بنا شده و هیچ جنبه وحدت بخشی ندارد. ما دین و وحدت مجدد با خدا را که پیام همه انبیاء بود، تبدیل به یکسری باورهای تصنعی و ظاهری کرده ایم و با پیروان سایر ادیان یا مذاهب ستیزه می کنیم و آنچنان خودمان را در حلقه تنگی قرار داده ایم که حاضر نیستیم حتی کلامی از عقاید دیگران بشنویم و ندانسته آنها را قضاوت می کنیم.

آبلهان تعظیم مسجد می کنند
در خرابی اهل دل جد می کنند

آن مجاز است، این حقیقت ای خران
نیست مسجد جز درون سروران

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۰۹

من های ذهنی به بنای مسجد یا هر عبادتگاه دیگری تعظیم و تکریم می کنند، ولی صاحب دلان که همان انسانهای به حضور رسیده اند را سخت مورد اهانت و ستم خود قرار می دهند. ای آدم های احمق هر عبادتگاهی جنبه صوری و مجازی دارد، در حالیکه دل انسان کامل جنبه حقیقی دارد. برای من ذهنی کوچک شدن و مردن به من ذهنی ارزشی ندارد و اگر کسی این کار را بکند به دیده حقارت به او نگاه می کنند. راستی و درستی، تسلیم، فضاگشایی برای من ذهنی یعنی ضعف. در صورتیکه انسانی ضعیف است که با رفتار و گفتار دیگران بالا و پایین می شود. خیلی از انسانها به عنوان عبادت و کار معنوی اعمال و رفتارهایی را انجام می دهند که در شان یک انسان نیست، و با این اعمال و رفتار به خودشان و دیگران آسیب می زنند. انسانها به جای اینکه من ذهنی شان را قربانی کنند، از دین فقط یکسری آداب ظاهری که ساخته خود من ذهنیست یاد گرفته اند و حیوانات بی گناه را قربانی می کنند و آزار می رسانند و به خیال خود کار معنوی انجام می دهند.

گر بکاوی کوشش اهل مجاز
تو به تو گنده بود همچون پیاز

هر یکی از یکدگر بی مغزتر
صادقان را یک ز دیگر نغزتر
- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۰۰ و ۲۹۰۱

اگر درباره کارهای صورت گرایان تحقیق کنی، در می‌یابی که مانند پیاز لایه به لایه بوی گند می‌دهد. صورت گرایان کسانی هستند که سایه را با حقیقت اشتباه گرفته‌اند. هر یک از آن منافقان پوچ تر از دیگریست ولی انسان‌های راستین یکی از یکی نیکوترند.
نکته یازدهم:

مسجد ضرار ما می‌تواند بعضی از خرافه‌ها و خرافه پرستی‌های ما باشد که با آنها هم هویت شده‌ایم. از جمله خرافات می‌توان به زندگی خواستن از انسانهای دیگر و یا درخواست دعا کردن از شخصی و مقدس شمردن مکان‌ها و زمان‌ها و یا متوسل شدن به دعا و جادو و فالگیری باشد. ما نمی‌توانیم مرکز پر از درد و همانیدگی خودمان را دست نخورده نگه داریم و با متوسل شدن به این و آن بخواهیم نجات پیدا کنیم و از درد آزاد شویم.

خُنک آن دَم که نشینیم در ایوان من و تو
به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو

من و تو بی من و تو، جمع شویم از سر ذوق
خوش و فارغ ز خرافات پریشان من و تو
غزل ۲۲۱۴

نکته دوازدهم :

مسجد ضرار ما می تواند تقلید از جمع و پیروی کورکورانه از دیگران باشد. من ذهنی از جمع حس امنیت می گیرد و فکر می کند راهی را که بیشتر افراد می روند، درست است، در حالیکه با نگاهی به تاریخ متوجه می شویم که در اکثر موارد جمع اشتباه می کند و پیروی از جمع چه نتایج هولناکی را به بار می آورد. با نگاهی به جنگ جهانی دوم، در می یابیم، پیروی کورکورانه میلیون ها نفر از یک شخص، جان هزاران انسان را گرفت، شهرهای بسیاری را ویران کرد و صدمات جبران ناپذیری را به کل جهان وارد کرد. ما به عنوان یک انسان باید فردیت و استقلال خودمان را حفظ کنیم و از عقل و خرد خود استفاده کنیم و بدون تأمل، تابع جمع نباشیم.

مَر مَرَا تَقْلیدشان بَر باد داد
که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

خاصه تقلید چنین بی حاصلان
خشم ابراهیم با بر آفلان

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۳ و ۵۶۴

چشم داری تو، به چشم خود نگر
منگر از چشم سفیهی بی خبر

گوش داری تو به گوش خود شنو
گوش گولان را چه باشی تو گرو

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن

– مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲ تا ۳۳۴۴

در کتاب مقدس می‌فرماید: از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت
منتهی می‌شود و داخل شوندگان به آن بسیارند. اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی
می‌شود و یابندگان آن کم اند.

و مولانای عزیز می‌فرماید :

چَوِّقِ جَوِّقِ و، صف صف از حرص و شتاب
مَحْتَرِزِ ز آتش، گریزان سوی آب

لاجرم ز آتش بر آوردند سر
اِعْتَبَارِ اِلْاِعْتَبَارِ ای بی خبر

-چَوِّقِ جَوِّقِ: دسته دسته
-مَحْتَرِزِ: دوری کننده، پرهیز کننده
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳ و ۴۳۴

مردم دنیا از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به آب دارند دسته دسته و گروه گروه از آتش به سوی آب می‌گریزند، اما بالاخره از آتش سر در می‌آورند. پس ای بی خبر از آنها عبرت بگیر. آب خوشی‌های زود گذر دنیایست که فانیست و سرانجام به درد و عذاب منتهی می‌شود، و آتش درد هوشیارانه برای انداختن همانیدگی هاست که سرانجام به آب حیات و زندگی و شادی منجر می‌شود.

نکته سیزدهم:

مسجد ضرار ما می تواند دوستان من ذهنی ما و یا نزدیکان مان باشند که حاضر نیستیم از آنها دست برداریم و همنشینی با آنها به ما و کار معنوی ما ضرر می زند.

ز احمقان بگریز، چون عیسی گریخت
صحبّت احمق بسی خونها که ریخت

آندک آندک آب را دزدَد هوا
دین چنین دزدَد هم احمق از شما

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۵

احمقان، من های ذهنی هستند که همنشینی با آنها به ما ضرر می رساند و همانطور که هوا آهسته آهسته آب را می دزدد و به بخار تبدیل می کند، آدم احمق هم، کم کم عقل و دین را از ما می دزدد.

خاک پاکان لیسِی و، دیوارشان
بهتر از عام و، رز و گلزارشان

بنده یک مرد روشندل شوی
به که بر فرقِ سرِ شاهان روی

از ملوک خاک جز بانگ دهل
تو نخواهی یافت ای پیکِ سبل

—مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳۹ تا ۶۴۱

اگر خاک پا و دیوار پاکدلان را ببوسی و بلیسی، بهتر است از همنشینی با من های ذهنی و باغ و گلستانشان. اگر به یک روشن بین و عارف خدمت کنی، بهتر است از اینکه بر فرقِ سرِ شاهان دنیایی بنشینی. زیرا در دنیا از شاهان دنیایی چیزی عاید تو نمی‌شود جز آوای دهل و سر و صدا و حشمت و جلال ظاهری به قول معروف طبل تو خالی.

نکته چهاردهم:

مسجد ضرار ما می تواند استاد و راهنمایی باشد که برای سلوک انتخاب می کنیم. ما باید مراقب باشیم تا در دام استادان ثقلی گرفتار نشویم.

هر طرف غولی همی خواند تو را
کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

رهنمایم، همراهت باشم رفیق
من قلاووزم در این راه دقیق

نی قلاووزست و، نی ره داند او
یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو

–مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶ تا ۲۱۸

منظور از غول استادان دروغینی هستند که به ظاهر دَم از ارشاد و خیرخواهی می‌زنند و در باطن فریبکار و گمراه کننده‌اند. راهزنان دین و ایمان نیز مدعی ارشاد خلاق و دستگیری طالبان هستند، ولی در واقع آنان را به بیراهه و هلاکت می‌کشانند. آن غول بیابانی و آن مدعی ارشاد خلاق، نه راهنماست و نه راه‌دان. ای یوسف صفت نزد آن آدمیان گرگ صفت کمتر برو، چرا که صفای باطن را می‌درند. عیسی مسیح می‌فرماید: از پیامبران و استادان دروغین بر حذر باشید، آنان در لباس گوسفندان نزد شما می‌آیند، اما در باطن گرگان درنده‌اند. آنها را از میوه هایشان خواهید شناخت و مولانای عزیز می‌فرماید:

ای بسا ز راق گول بی وقوف
از ره مردان ندیده غیر صوف

ای بسا شوخان ز اندک احترام
از شهان ناموخته جز گفت و لاف

هر یکی در کف عصا که موسی‌ام
می‌دمد بر ابلهان که عیسی‌ام

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۳ تا ۱۴۲۵

صورتی بشنیده گشتی ترجمان
بی خبر از گفتِ خود، چون طوطیان

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۹

-احتراف: صاحب حرفه شدن. ای پسا آدمیان گستاخی که جز لفاظی و یاوه گویی کمترین هنری از شاهان حقیقت نیاموخته‌اند. هر کدام از مدعیان ریاکار عصایی به دست گرفته و می‌گویند: منم موسی! و می‌دمنند بر ابلهان و نابخردان و می‌گویند: منم عیسی! منظور کسانی هستند که من ذهنی دارند و ادعای استادی می‌کنند. خیلی‌ها صورت کلامی را شنیده‌اند و همان را عیناً تکرار می‌کنند و از مغز و اصل آن کلام آگاهی ندارند، همانطور که طوطیان از مفهوم سخنانی که می‌گویند آگاهی ندارند. و در آخر شکر و سپاس خداوند را به جا می‌آورم به خاطر وجود ارزشمند استاد شهبازی عزیز و برنامه پر برکت گنج حضور و مولانای عزیز که بهترین راهنمایان هستند و بهترین میوه‌ها را به بار آورده‌اند.

با سپاس فراوان پروین از استان مرکزی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com